گزارش «وطن امروز» از نشست «مثل سرو»
بازخوانی ابعاد مختلف مقاومت انسانی در برابر نسل‌کشی صهیونیستی

روایت مشترک آزادی

درخت سرو در ادبیات کلاسیک ما نمادی است از ایستادگی و تلاش برای ماندن. امروز که این سطور را می‌خوانیم، چیزی نمانده تا آنچه بر غزه می‌گذرد، ۲ ساله شود. نزدیک ۲ سال ایستادگی و تسلیم نشدن، همگان را با علامت سوالی روبه‌رو کرده است؛ سوال از معنای بودن، ماندن و ایستادن. سوالی که تلاش دارد از رازی سر به مهر پرده‌گشایی کند و چه کسی شایسته‌تر برای گشودن این راز جز همان کسانی که تجربه‌ای زیسته از مقاومت دارند. مرکز مطالعاتی سدید، به مناسبت روز مقاومت و آزادسازی خرمشهر، میزبان جمعی از کسانی بود که شاید بتوان در کلام آنها روزنه‌هایی به رمز و راز این ایستادگی گشود. در این نشست شاهد بودیم جمعی از دانشجویان فلسطینی و آسیب‌دیدگان این نسل‌کشی که به نوعی با این حوادث دردناک تجربه زیسته داشته‌اند، حضور به هم رسانده و روایت خود را با همراهی دکتر خالد القدومی، رئیس دفتر جنبش مقاومت اسلامی حماس در ایران و کورش علیانی، نویسنده کتاب «متاستاز اسرائیل» بیان داشتند. در این میان روایت یک محقق علمی ایرانی از کانادا همه پازل‌های بحث را کامل کرد. در ادامه گزارشی از این نشست را از نظر خواهید گذراند.

■ **تبعیدی از کانادا، به خاطر مقاومت**

اولین روایت از خانم بنی‌طرفه است؛ ایرانی‌ای که همچون برخی دیگر از شهروندان ما روزگاری رؤیای مهاجرت و موفقیت را در سر داشته و توانسته است لباس واقعیت به این رؤیای خود بپوشاند. بنی‌طرفه بیش از ۹ سال را در کانادا سپری کرده است. وی به عنوان طراح اپلیکیشن بعد از سال‌ها تلاش توانست در یک شرکت تخصصی، شغل مورد علاقه خود را به دست آورد. با این حال اما بی‌تابی نسل‌کشی فلسطین، باعث شد نتواند لب به سخن نگشاید و به واسطه حفظ جایگاه خود، از این رستاخیز آدمی چشم فرو ببندد. بنی‌طرفه داستان اخراج خود را اینگونه توضیح می‌دهد: «پس از واقعه ۷ اکتبر و نسل‌کشی که شروع شد، من نتوانستم این رخدادها را تحمل کنم. طی جلساتی که در شرکت برگزار می‌شد، تصمیم گرفتم حال بد خود را به واسطه این نسل‌کشی به همه منتقل کنم. من در این جلسات پیرامون نسل‌کشی غزه صحبت می‌کردم. برخی همکاران به خاطر ترس از مشکلاتی که ممکن است متوجه آنها شود سکوت می‌کردند اما من ادامه دادم. هر هفته در راهپیمایی‌هایی که به خاطر غزه در تورنتو شکل می‌گرفت حاضر می‌شدم و در شرکت، از هر فرصتی استفاده می‌کردم تا از غزه سخن بگویم. در نهایت فروردین ۱۴۰۳ بود که من در جلسات شرکت، نسبت به سوءاستفاده اسرائیل از هوش مصنوعی برای نسل‌کشی غزه اعتراض کردم. به‌رغم آنکه صدای ما در آن جلسات ضبط می‌شد، من نمی‌توانستم سکوت کنم و چیزی نگویم. بعد از همین اعتراض بود که ما به تعطیلات آخر هفته رفتیم. پس از بازگشت از تعطیلات، من با مدیر خود جلسه‌ای داشتم، واحد نیروی کار شرکت نیز در جلسه حضور داشت. پس از شروع جلسه بلافاصله به من گفتند شما از همین لحظه اخراجید. این اخراج در حالی انجام شد که ۴ پروژه مهم را برای آن شرکت اداره کرده بودم و اصلا تصور نمی‌کردم آنها بخواهند چنین کاری را کنند، بویژه آنکه دید قبلی من هنگام مهاجرت این بود که در کانادا آزادی بیان، دموکراسی و امنیت شغلی وجود دارد اما مساله صهیونیسم آنقدر برای آنها مهم است که باقی امور در سایه آن قرار می‌گیرد. این اتفاق برای من اصلا آزاردهنده نبود. اگر باز هم این موقعیت پیش می‌آمد، قطعا همین کار را می‌کردم. این مساله افتخاری برای من است».

■ **هنگامی که مرگ مجسم می‌شود!**

روایت دوم از ابوکاید است؛ جوانی فلسطینی که بیش از ۲۲ سال عمر خود را در غزه گذرانده و جنگ‌های مختلفی با اسرائیل را دیده و زیسته و اکنون ۳ سال است در ایران مهندسی برق می‌خواند. ابوکاید در جریان جنگ اخیر غزه، پدر خود را از دست داده است. پدر او از یک بیماری خونی رنج می‌برد و به دلیل نرسیدن دارو به غزه، جان خود را از دست داد. عدد ۵۴ هزار که به عنوان آمار شهدای جنگ غزه ذکر می‌شود، آمار کسانی است که به طور مستقیم توسط بمباران شهید شده‌اند اما اگر این عدد را ضمیمه کنیم به تعداد کسانی که به واسطه قحطی و نبود دارو فوت شده‌اند، آمار و ارقام بسیار بیشتر از اینها خواهد بود. ابوکاید روایت زندگی خود را اینگونه برای ما تعریف می‌کند: «من طی عمر خود شاهد تقریبا ۱۰ جنگ بوده‌ام. سال ۲۰۰۸، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۲۱ و در نهایت نبرد توفان الاقصی بخشی از این جنگ‌هاست. به خاطر دارم تنها ۹ سالم بود که جنگ در سال ۲۰۰۸ رخ داد. من کلاس چهارم بودم. در آن جنگ خود را آماده می‌کردم برای رفتن به مدرسه که اسرائیل یک مدرسه و کلانتری را بمباران کرد. آن روز در مدرسه بودم و بدن تکه‌تکه بچه‌ها را می‌دیدم که روی زمین افتاده بود. در جنگ سال ۲۰۱۴ ما واقعا سختی زیادی کشیدیم. هرچند جنگ اخیر غزه در مقایسه با آن بسیار وحشتناک‌تر است. نتانیاهو در این جنگ به معنای واقعی کلمه نسل‌کشی می‌کند. در جنگ سال ۲۰۱۴ من ۱۵ سالم بود. در آن جنگ خانه همسایه ما را بمباران کردند. یک منزل سه‌طبقه که ۸ نفر از جمله ۴ کودک در آن حضور داشتند. بعد از بمباران من بیرون رفتم و بدن‌های تکه‌تکه شده کودکان را در خیابان دیدم. آمبولانس که آمد من به آنها کمک می‌کردم تا تکیه‌های بدن بچه‌ها را در درون آمبولانس قرار دهند. داستان ما غم‌انگیزتر آن چیزی است که در رسانه‌ها منعکس می‌شود. ما باید صدای کودکان غزه باشیم. بیش از ۵۶ هزار شهید در نزدیک به ۲ سال گذشته داده‌ایم. این شهدا عدد نیستند. اینها هر کدام رویایی داشتند، آینده‌ای داشتند. خواهرزاده من ۴ سال دارد. او پدر خود را در همین نبرد توفان الاقصی از دست داده است. او که فهمی از شهادت ندارد. از من می‌پرسید پدر من کجاست. من به او گفتم پدر تو پیش من در ایران است. من به او دروغ گفتم اما چاره‌ای نبود. او یک کودک است و درکی از شهادت ندارد. در این جنگ اخیر ما ۳ هزار کودک یتیم داریم که هیچ قوم و خویشی ندارند. همه اقوام آنها هم شهید شده‌اند».

شعارهای حماس، جهاد و مقاومت توسط یهودی‌ها در نیویورک گفته می‌شود. آنها می‌گویند ما اجازه نمایندگی دینی هویتی به اسرائیل نداده‌ایم. امروز خود رهبران فاسد جنگ اسرائیل می‌گویند ما در این نبرد هیچ هدفی نداریم. آلمان و انگلیس که روز ۷ اکتبر بیانیه جنگ مشترک امضا کرده‌اند، امروز به این نتیجه رسیده‌اند جنگ اسرائیل بی‌معنا بوده و باید متوقف شود

■ **در قدس میهمان خانه خودم باشید!**

سومین نفری که در نشست مثل سرو روایت خود را برای حاضران بازگو کرد، خانم ابوطه، دانشجوی پزشکی فلسطینی بود که در عمر خود هیچ‌گاه فلسطین را به چشم ندیده است. ابوطه هرچند هیچ‌گاه در فلسطین زندگی نکرده است اما فلسطین در وجود او زنده است. وی عمر خود را در اردوگاه یرموک، در سوریه گذرانده است. پدربزرگ ابوطه در ۱۹ سالگی با کارسازی بمبی در مسیر کاروان نظامیان اسرائیلی، ۹ تن از آنان را به هلاکت می‌رساند. وی در ادامه دستگیر شده و به حبس ابد محکوم می‌شود اما در نهایت به سوریه تبعید شده و در آنجا می‌ماند. ابوطه درباره روایت زندگی خود می‌گوید: «درد و رنج مردم فلسطین از ۷ اکبر شروع نشد، بلکه از سال ۱۹۴۸ آغاز شد. از ابتدای تشکیل اسرائیل، اجداد ما را به زور مجبور کردند از فلسطین خارج شوند. اسرائیل خانه پدربزرگ من را ویران کرد. او در زندان اسرائیل بدترین شکنجه‌ها را تحمل کرد. پدربزرگ من نه ناخن داشت و نه دندان. مادر او می‌گفت هنگامی که به زندان برای ملاقات او می‌رفت، زیر وی همیشه یک برکه خون بود. اسرائیلی‌ها اسرای فلسطینی را از نقاط حساس بدن کتک می‌زدند تا نسل آنها ادامه پیدا نکند. آنها از نسل ما می‌ترسند، می‌دانند در نهایت فلسطینی‌ها یک روز آنها را نابود می‌کنند. بعد از جنگ ۱۹۶۷ مردم مجبور شدند به سمت سوریه و اردن مهاجرت کنند. پدربزرگ دیگر من نیز به سمت اردن رفته و سختی‌های زیادی را تحمل کرد. پس از افزایش فشارها از سمت دولت اردن، پدربزرگ دیگر من به سمت سوریه رفت. بعد از ورود به سوریه او به مسیر مقاومت ادامه داد. پدربزرگ‌های من در جنوب لبنان و هنگام جهاد با هم آشنا شدند و در نهایت والدین من با یکدیگر ازدواج کردند. اردوگاه یرموک به پایتخت آوارگان فلسطینی مشهور است. هنگامی که ۶ ساله بودم جنگ‌های داخلی سوریه شروع شد. همیشه با خود می‌گفتم من فلسطینی هستم و جنگ سوریه به ما ارتباطی ندارد اما شگفت‌زده شدم که بیشترین جایی که در سوریه ویران شد، اردوگاه یرموک بود. آیا تصور می‌کنید این تصادفی است؟ به باور من خیر! وزیر خارجه قبلی اسرائیل تهدید کرد روزی خواهد آمد تا اردوگاه یرموک را ویران کند. در آن روزها من گرسنگی، ترس و مرگ را با چشم خودم دیدم. خانه ما بمباران شد در حالی که من داخل آن بودم. در مدرسه، چادر و مسجد هم زندگی کرده‌ام. بارها با چشم خود مرگ را دیده‌ام. فلسطینی بودن یعنی اجبار به زندگی در جهنم، هرکجا که باشی هم فرقی نمی‌کند، حتی اگر در فلسطین هم نباشید باز محکوم به مرگ هستید. من هیچ‌گاه همچون دیگر بچه‌ها کودکی نکردم اما باور دارم داستان ما هنوز شروع نشده است. داستان من وقتی شروع می‌شود که بتوانم پزشکی موفق شده و به مردم مجروح وطنم کمک کنم. ما خودمان انتخاب نکرده‌ایم که از فلسطین بیرون بیاییم، ما همواره به امید بازگشت زنده‌ایم، چرا که انسان بدون وطن هیچ عزتی ندارد. اگر فلسطین آزاد شود من لحظه‌ای صبر نخواهم کرد، آن روز حتما شما میهمان خانه من در قدس خواهید بود و با یکدیگر در مسجدالاقصی نماز خواهیم خواند».

■ **کودکانی که خیلی زود بزرگ شدند**

ابوکمال دانشجوی اهل غزه است که امروز در ایران درس می‌خواند. به باور او شاید ما اطلاعات مختلفی را از طریق فضای مجازی درباره غزه به دست بیاوریم اما اینها کافی نیست برای آنکه بدانیم در غزه چه می‌گذرد. ابوکمال ۲۰ سال از عمر خود را در غزه گذرانده و تلاش دارد روایتی دست اول از غزه به ما ارائه دهد. ابوکمال درباره روایت خود می‌گوید: «آنچه در غزه وجود دارد حقیقتا شهر غزه نیست، بلکه دولت غزه است. غزه کارهای بزرگی را انجام می‌دهد، آنجا خط دفاع اول از قضیه فلسطین است. نه فقط از فلسطین، بلکه خط اول دفاع از قضیه اسلام است. غزه از سال ۲۰۰۸ در محاصره است. راه‌های ارتباطی ما به بیرون بسیار محدود است. واردات به نحو محدود از طریق گذرگاه رفح انجام می‌شود. حتی ما برای خروج از نوار غزه با محدودیت‌های جدی روبه‌رو هستیم، این اوضاع برای زمان آتش‌بس بود، امروز که محدودیت‌ها بسیار بیشتر شده است. من در طول عمر خود شاهد جنگ‌های متعددی در غزه بوده‌ام اما حتی در میان این جنگ‌ها، ما نبردهای چند روزه فراوانی داشته‌ایم. با این حال همیشه در سایه جنگ زندگی کرده‌ایم، چرا که همواره در آسمان غزه پهپادهایی حضور دارند که مردم آنها را زنانه نام نهاده‌اند. علت این نامگذاری صدای مداوم وز وز زنبورگونه این پهپادهاست. مردم ما هیچ‌گاه آرامش نداشته‌اند، حتی در زمان آتش‌بس. صدای این پهپادها جزو زندگی روزمره ما است. در غزه هیچ امنیتی وجود ندارد. هیچ نقطه امنی برای زندگی نیست. حتی پیش از جنگ نیز شما نمی‌توانستید با امنیت زندگی کنید. هر لحظه و در هر نقطه‌ای ممکن است شهید شوید. این آزار و فقدان امنیت حتی در دیگر نقاط فلسطین هم وجود دارد. فلسطینی‌ها از گذشته در ۲ منطقه شهر غزه و کرانه باختری زندگی می‌کرده‌اند اما اسرائیل رابطه این دو شهر با یکدیگر را کاملا از بین برده است. الان دایی‌ها و خاله‌های من در کرانه باختری زندگی می‌کنند. من تا امروز نتوانسته‌ام آنها ببینم. کسانی هستند که حتی قوم و خویش خود را نمی‌شناسند. آنها را حتی یک بار هم ندیده‌اند. من در جنگ غزه ۱۳ نفر از اقوام خود را از دست داده‌ام. خواهرزاده من تنها ۳ سال داشت که در این جنگ شهید شد. داستان‌های زیادی در غزه از این دست رخ داده که گفتن آنها هر کسی را ناراحت می‌کند. برای مثال ما نوجوان‌های کم‌سن و سالی داریم که پدر خود را از دست داده‌اند و الان مسؤولیت مادر و خواهران‌شان بر گردن آنهاست. آنها مثل بقیه نوجوان‌ها درس نمی‌خوانند، بلکه روزها در صف آرد می‌ایستند تا بتوانند خانواده خود را سیر کنند. البته اگر هم درس بخوانند نمی‌توانند شغل مناسبی برای خود پیدا کنند. آنها خیلی زود بزرگ شده‌اند».

■ **ناامید نیستیم!**

در ادامه این نشست دکتر خالد القدومی، نماینده جنبش حماس در ایران به سخنرانی پرداخت. قدومی روایت خود را از حوادث ۲ سال اخیر بویژه ناظر به آنچه در سطح جهان می‌گذرد، چنین بیان می‌کند: «برخی گرفتار نوعی ناامیدی هستند. معتقدند ما بیش از ۱۹ ماه است مدام شهید می‌دهیم اما از دنیا چیزی جز سخنرانی ندیده‌ایم. وقتی من با برخی مردم غزه تماس می‌گیرم، می‌گویند ما خوب هستیم اما دعا کنید امشب بمیریم. ما نمی‌خواهیم بیشتر زنده بمانیم. اینها ثابت‌قدم هستند، راسخ هستند اما ترس وحشتناکی هم وجود دارد. تصور کنید یک مادر در خیمه با فرزندان خود زندگی می‌کند. همسر او شهید شده و اکنون چند فرزند کوچک دارد. نیمه شب هر لحظه ترس بمباران دشمن در وجود او هست، او اصلا نمی‌تواند بخوابد. روز بعد نیز همین‌گونه است. یک روز ممکن است غذای خیری به آنها بدهند، اگر نه، روزه می‌گیرند. خانم‌ها خیلی حکیمانه با دانه خرمایی تلاش می‌کنند فرزندان خود را آرام نگه دارند. با وجود این همه سختی برخی به این نتیجه رسیده‌اند که این تظاهرات‌ها، سخنرانی‌ها یا رخدادهای جهانی هیچ فایده‌ای ندارد اما به باور من اینگونه نیست. امروز اگر به طور دقیق از لحاظ سیاسی بگویم، چند روز پیش بیانیه مشترکی فرانسه، کانادا و انگلیس علیه اسرائیل دادند. آنها گفتند اگر اسرائیل بیشتر می‌خواهد این نسل‌کشی را ادامه دهد، ما مسؤولیتی نداریم. البته آنها که در ماجرای پیمان بالفور اسرائیل را به وجود آوردند، نمی‌خواهد از مردم فلسطین عذرخواهی کنند اما در نهایت می‌گویند دیگر دوران قیمومت تمام شد و ما مسؤولیت بیشتری در قبال اسرائیل نداریم. در هاروارد، آکسفورد و دیگر دانشگاه‌ها - آنها که مسلمان یا فلسطینی نیستند - پیش از درس می‌آیند و علیه اسرائیل تجمع می‌کنند؟ سال ۲۰۲۱ در جنگ سیف‌القدس، این مساله به وجود آمد که برخی علیه اسرائیل سخن بگویند اما در آن زمان حرف زدن‌ها بعضا خجولانه و دوپهلو بود اما امروز اینها کاملا با فلسطین هستند. شعارهای حماس، جهاد و مقاومت توسط یهودی‌ها در نیویورک گفته می‌شود. آنها می‌گویند ما اجازه نمایندگی دینی هویتی به اسرائیل نداده‌ایم. امروز خود رهبران فاسد جنگ اسرائیل می‌گویند ما در این نبرد هیچ هدفی نداریم. آلمان و انگلیس که روز ۷ اکتبر بیانیه جنگ مشترک امضا کرده‌اند، امروز به این نتیجه رسیده‌اند جنگ اسرائیل بی‌معنا بوده و باید متوقف شود. من خیلی خوش‌بینم که این رژیم کودک‌کش صهیونیستی که در آغاز قرن پیش به دلیل حفظ منافع غرب آن را طراحی کردند، به زبان دیگر یک دژ نظامی، فرهنگی و اجتماعی به نام اسرائیل برای حافظت از منافع خود در قلب خاورمیانه ایجاد کردند، اکنون نمی‌تواند از منافع غربی‌ها حافظت کند. لذا ما به این نتیجه می‌رسیم که اسرائیل به یک بار اخلاقی بزرگ بر گردن غرب تبدیل شده است. الان جوان‌های آلمان این سوال را از مسؤولان خود دارند که آیا آنچه در غزه رخ می‌دهد، خود هولوکاست نیست؟ آنها این سوال را می‌پرسند که وقتی ما امروز در آلمان هیچ نازی‌ای نداریم، چرا باید برای اسرائیل مالیات بدهیم؟ به چه بهانه‌ای؟ الان بسیاری از جوانان رنگین‌پوست آمریکایی در کشور خود علیه اسرائیل تظاهرات کرده‌اند. برخی می‌گویند آنها چپ‌گرا یا یهودستیز هستند. چه نسبتی میان چپ‌گراها و یهودستیزان با غزه وجود دارد؟ هیچ ارتباطی نیست. بنابراین من نسبت به دستاوردهای این اتفاق خوش‌بینم، البته این پرسش بسیار مهم است که ما باید چه کار کنیم؟ هر کاری که امروز انجام می‌شود، کافی نیست اما لازم است. ما باید این پرسش را طرح کنیم که چه می‌شود انجام داد تا این نسل‌کشی متوقف شود؟»

■ **سبک زندگی مقاومتی غزه**

آخرین سخنران این نشست کورش علیانی، فعال رسانه‌ای بود که این روزها بخش زیادی از وقت خود را صرف نوشتن و گفتن از فلسطین کرده است. وی گفت: «حضور عزیزان فلسطینی باعث خوشحالی من است. به من پیشنهاد کرده بودند درباره این صحبت کنم که «ایران برای مقاومت غزه و فلسطین چه کرده است؟» من این پرسش را کنار می‌گذارم. این پرسش برآمده از فرهنگ جهانی‌ای است که خودش را به عنوان مقبول‌ترین نوع نگاه به انسان و جهان قبولانده است. اگر ایرادی به پرسش می‌گیرم، ایراد این فرهنگ است. این فرهنگ مصرف، استعمار و استخدام است که چنین سوالی می‌پرسد. این سوال فرض‌هایی دارد. فلسطین را ناتوان و نیازمند می‌بینند. ایران را استعمارگر ولو مهربان و خیرخواه می‌بینند. اینها خطاست. دست‌کم ما در ایران تجربه توهم دیکتاتور مصلح را پشت سر گذاشته‌ایم و می‌توانیم بفهمیم هیچ استیلایی نمی‌تواند خیرخواه بماند. خیرخواهی به توزیع قدرت می‌انجامد، نه به پذیرفتن جایگاه استیلا. حتی اگر موضوع استیلا این جایگاه را با طیب خاطر و از سر احساس نیاز تقدیم کرده باشد. می‌گویم احساس نیاز و به عبارت قرآنی «خشیه املاق» نظر دارم؛ عبارتی که در ایران در برابر تحریم‌ها آن را عمیقا حس می‌کنیم. فقر را هم می‌بینیم، خشیه املاق را هم می‌بینیم و شکاف این دوران را هم می‌بینیم. نگاه خیریه - استعماری از بنیان و بذرِ نسل‌کشی اسرائیلی غافل است. استعمار صهیونیستی ادامه اندامواز استعمار جهانی و آن خود، ادامه اندامواز پروژه استخدام است. به بند کشیدن زیست جهان اعم از طبیعت و انسانی که انگ «دیگری» خورده برای «مصرف». یک پروژه که لیبرالیسم اقتصادگرا، کاپیتالیسم و امپریالیسم بخش‌های آن هستند. نبرد در غزه، تنها یک نبرد نظامی یا حتی یک نسل‌کشی نیست؛ لبه تیز این پروژه است در نبرد با نزدیک‌ترین سنگر جغرافیایی مقاومت انسانی. ما در ایران سنگر اول هستیم اما نه جغرافیایی که در نظام قدرت. ریشه دشمنی آمریکا و اسرائیل با ایران نیز در همین تقابل است. نه صرفاً در مشکلات ژئوپلیتیک و جریان نفت و اقتدار منطقه‌ای. سبک زندگی مقاومتی غزه در برابر این پروژه ایستاده است؛ ترکیب نادر سادگی، قناعت، حیات جمعی، ابتکار و تاب‌آوری؛ تغذیه‌شده از تمام امکانات فرهنگی - تراثی ویژه قرآن و تمام امکانات جهان نو با اعمال محدودیت‌ها و تغییر مقصود و کارکرد آنها به نوعی که به کمترین حد مصرف و بیشترین حد تاب‌آوری کمک کند. سبک زندگی غزه‌ای نه بخشی از زندگی، نه وضعیتی خاص و ناچار در کنار زندگی، نه تقابلی لاجرم با زندگی، که دقیقا خود زندگی است. درک این اصلا آسان نیست. نه ذهن من ایرانی که ذهن همان عزیز غزه‌ای هم قرن‌ها و دهه‌ها با تصویرهای مصرف که برچسب رفاه خورده‌اند مسموم شده. برونو لاتور به ما کمک کرد ببینیم پروژه مدرنیته، با جداسازی انسان از طبیعت و تبدیل هر دو به «منابع» قابل بهره‌برداری، زیست جهان ما را تخریب کرده. به قول لاتور، «مدرنیته هرگز وجود نداشته»، چون این دوگانه‌سازی‌ها که مدرنیته به آنها فرامی‌خواند، یعنی عقلانیت در برابر خرافات، فرهنگ در برابر طبیعت، سنت در برابر زندگی مدرن و ارتباط علم و اخلاق و سیاست در برابر استقلال‌شان از هم، هرگز قابل تحقق نبوده و در کنار دیگری‌سازی از انسان‌ها (مثل زنان، سیاهان و فقیران) فقط بهانه‌ای برای استثمار زیست‌جهان بوده».

درد و رنج مردم فلسطین از ۷ اکبر شروع نشد، بلکه از سال ۱۹۴۸ آغاز شد. از ابتدای تشکیل اسرائیل، اجداد ما را به زور مجبور کردند از فلسطین خارج شوند. اسرائیل خانه پدربزرگ من را ویران کرد. او در زندان اسرائیل بدترین شکنجه‌ها را تحمل کرد. پدربزرگ من نه ناخن داشت و نه دندان. مادر او می‌گفت هنگامی که به زندان برای ملاقات او می‌رفت، زیر وی همیشه یک برکه خون بود. اسرائیلی‌ها اسرای فلسطینی را از نقاط حساس بدن کتک می‌زدند تا نسل آنها ادامه پیدا نکند. آنها از نسل ما می‌ترسند، می‌دانند در نهایت فلسطینی‌ها یک روز آنها را نابود می‌کنند

علیانی در ادامه چنین افزود: «غزه، در دل نسل‌کشی، در فضایی بین خودآگاهی و ناخودآگاهی، در تلاش برای بقا و تاب‌آوری، زیست جهانی را بازآفرینی کرده که انسان با انسان و طبیعت با انسان رابطه همزیستی تعاملی دارند، نه رابطه استثماری. این هسته اصلی نگاه من به غزه و در نتیجه هسته اصلی بحث امروز من است. جنگ اسرائیل علیه انسان و از جمله انسان فلسطینی، زاییده نبردی عمیق‌تر است؛ نبردی بین سبک زندگی مصرفی و استعماری و سبک زندگی‌ای که انسان و طبیعت را محترم می‌شمرد. نظام سلطه، زیست جهان - یعنی رابطه زنده و پویای ما با طبیعت، انسان‌ها و حتی اشیا - را به منابع قابل بهره‌کشی تبدیل کرده. در این نگاه، زمین یعنی انباشت منابع طبیعی و مقداری ناهمواری که باید هموار شود، انسان یعنی نیروی کار و فلسطین فقط یک «مشکل» ژئوپلیتیک است در برابر آزمایشگاه‌های کثیف نظام سلطه که چنانکه این روزها صریح ابراز می‌کنند، لازم و کافی است «تخلیه» شود. غزه، تنها تقابل نیست، راه‌حل هم هست. لاتور از تصویر شاعرانه و خیالی «پارلمان چیزها» فراتر نرفت. او می‌گفت در یک «پارلمان چیزها»، انسان و غیرانسان - مثل خاک، آب، یا حتی ابزار ساده - کنار هم و برابر، زیست جهان را می‌سازند. او هرگز نتوانست روشن کند چه چیزی فرد غیرانسانی را تمایز بخشیده و ابعاد آن را مشخص می‌کند. فرد غیر انسانی یا همان «چیز» چطور رای خواهد داد و چطور می‌توان از پارلمان و دموکراسی گفت در حالی که نوع بشر تنها تولیدکننده ساختارها و دانش است. غزه پاسخی عینی و غیر شاعرانه به مشکل است. انسان غزه‌ای آب را، هوا را، تعامل اجتماعی را، درخت را، دانه را، نان را، گربه را، فلافل را پاس می‌دارد، چون با چشم و تن محدودیت منابع را می‌بیند و لمس می‌کند. به انسان غزه‌ای پیش از نسل‌کشی نگاه کنید. جشن‌های فارغ‌التحصیلی را ببینید. خانواده‌های فقیر، دانش‌آموز موفق خود را با گردنبند اسکناس گرامی می‌داشتند و خانواده‌های بهره‌مند با کاروان‌های اتومبیل‌های لوکس در گردش در سطح شهر. اختلاف طبقاتی و مصرف‌زدگی و تکاثر و تفاخر به عنوان عامل استثمار نه تنها وجود داشت که پذیرفته و موجه می‌شد. خون شهیدان بهای سنگینی برای گذر از این وضع بود. به یاد بیاوریم و فراموش نکنیم که دشمن فقط اسرائیل یا امپریالیسم نیست؛ دشمن، سبک زندگی مصرفی نظام سلطه است که حتی در دل مقاومت می‌تواند ریشه بدواند. این جنگ، از مبدا سبک زندگی شروع شده و در مقصد سبک زندگی پایان خواهد یافت. جنگ آب، جنگ نان، جنگ خون، جنگ جان واقعی است اما همه زاییده این جنگ اصلی هستند. حالا که نگاه خیریه و استعمارگر مهربان را به عنوان نگاه نظام سلطه کنار گذاشتیم، جنس تعامل چطور می‌تواند باشد؟ همان‌طور که از انسان غزه‌ای آموخته‌ایم تعامل باید بر محور مراعات باشد، نه رعایت. کسی چوپان آن دیگری نیست مگر اینکه آن دیگری نیز چوپان او باشد. از انسان و طبیعت بهره متقابل می‌گیریم. فلسطین و غزه عمیق‌ترین زخم انسان معاصر است اما موضوع ترحم نیست. تعامل راستین یعنی به این اندوخته بسیار گرانقیمت غزه توجه کنیم، احترام بگذاریم و از آن بهره ببریم. سبک زندگی مقاومتی غزه را زندگی و منتشر کنیم. سادگی را بازیابی کنیم، قناعت را بازیابی کنیم، احترام را بازیابی کنیم، حیات جمعی را بازیابی کنیم، ابتکار را شکوفا کنیم و تاب‌آوری و بقا را به عنوان هدف جمعی سیاره‌ای شناسایی کنیم. «لهجه‌های غزه‌ای» را کتاب بالینی خودتان کنید. با حذف مقدمه و عنوان و فضاهای خالی، حدود ۹۰ صفحه روایت خالص است؛ ۹۰ صفحه الگوهای عینی مواجهه با ضدانسانی‌ترین شرایط. اینها ماده خام زیست فردا و سبک زندگی ضد سلطه و انسان‌دوست است. ایران، به عنوان کشور، تلفیق ملت و حاکمیت، با هر نفسش کمک‌هایی کرده، هر چند ناکافی. کمک‌های استراتژیک کرده و باید باز هم کند، چون یک جنگ است و یک دشمن. هر کمکی که می‌کنیم کمک به بقای کودکان ایرانی است. حرف‌های من گریز از دیدن این الگو نیست. حرف‌های من نادیده گرفتن توصیف سنوار از سلیمانی نیست اما استراتژی و نظامی‌گری فرع لازم اما ضروری ماجراست. اصل ماجرا سبک زندگی است و ما اگر متحد خوبی برای فلسطین باشیم، باید بتوانیم این سبک زندگی را زندگی کنیم و ناشر این کتاب مقدس و این عهد اخیر باشیم. نه‌تنها باید متحد استراتژیک، که ناشر فلسطین باشیم و فراموش نکنیم یکی از میدان‌های مهم این نبرد روایت است. من همیشه متعمدانه از به کار گرفتن این عبارت دستمالی شده جنگ روایت‌ها پرهیز می‌کنم. استعاره‌ای که خطرش از فایده‌اش بیش‌تر است اما عمیقا باور دارم روایت ابزار مهمی در این نبرد است. همان‌طور که نبرد ۸ ساله را جنگ گلوله‌ها نمی‌نامم، بلکه مانند رهبر کبیر انقلاب «جنگ فقر و غنا» می‌بینم جنگ غزه را هم جنگ روایت‌ها نمی‌بینم، بلکه جنگ فقر و غنا می‌بینم».

کورش علیانی در پایان این نشست گفت: «مغز گروه‌های زیادی از مردم ایران هدف تیر روایت‌های دشمنانه قرار گرفته است؛ درست مانند تن گروه‌های زیادی از کودکان غزه. قهرمان‌سازی از آن کودک و حمله به این مغز مسموم به یک اندازه غیرمسؤولانه و بی‌فایده است. باید سلاح برداریم، از موشک تا روایت و بجنگیم و بدانیم هدف از برداشتن سلاح محافظت از اینان است. تعجب یا وحشت نمی‌کنید که گروهی آخوند شیعه از مقاومت با تعبیرهایی مانند حماقت حماس یاد می‌کنند و یحیی سنوار اهل سنت غیرروحانی می‌گوید یا پیروز خواهیم شد یا این کربلایی دیگر خواهد بود؟ همان‌ها که در روزگار آسایش داستان‌های خردمندانه، روایت‌های عاطفی و پرده پرده قداست حول این داستان‌ها و روایت‌ها از کربلا به ما نشان می‌دادند، حالا اصرار دارند کربلا را از زندگی روزمره به ۲ ساعت روضه هفتگی تبعید کنند تا زندگی دچار اختلال نشود. سبک زندگی کربلایی در خلال ۱۳۸۵ سال هم کارآمدی زیستی و هم کارآمدی استراتژیک خود را نشان داده است. اگر کسی در مقام منادی رسمی این واقعه کارآمدی آن را نمی‌بیند، یعنی سلاح روایت دشمن عمیق‌تر و دقیق‌تر و موثرتر از سلاح روایت ما کار کرده است. به جای قدیس یا مرتد ساختن از قربانیان، باید سلاح را به کار گرفت. جنگیدن با دشمن انسان با سلاح روایت، یکی از وظایف هر مشارکت‌کننده‌ای چه کشور و چه فرد، چه ایران و چه ایرلند است. این بخشی از وظایف ناشرانه مشارکت‌کنندگان و مبارزان است. در انجام این وظایف موفق بوده‌ایم؟ موثر بوده‌ایم؟ موفق خواهیم بود؟ موثر خواهیم بود؟ ۲ قرن بعد معلوم خواهد شد. کاش بوده باشیم».